

در اعماق شب، چیزی از روشنایی سخن می گوید.

هادی ستار زاده

دنیای مملو از پرسش های بنیادی، رویا های که از دیر باز با انسان به بهار و خزان نشسته اند می باشد. برای پاسخ گیری، بدون گذر از گردنه های باور های سخت جان، جوابی دریافت نخواهد شد. نقطه حرکت نه بازگشت، نه در تکرار آئینی، نه با مرده گان دیرین دمخور شدن است. گشایش همانا، به لحظه کنونی، متمرکز شدن و یافتن حلقه ارتباط عینت موجود در بستر های اجتماعی و طبیعتاً باز آفرینی آن در تفکر بمثابه تئوری تحول میباشد. در غیر این صورت، سرگردانی، طاعون نهلیسم و این پراکنده گی موجود همچنان در حیات سیاسی به زیست نابودگرانه خود ادامه خواهد داد. و ادامه این آن، رخوت فراگیر، انزوا گسترش یابنده است.

و اما، روایت جهان ما گرسنگی و جنگ، تخریب زیست محیطی، اضطراب و ترس و بی اعتمادیست، و ابهام در پاسخ گرفتن، روی دیگر سکه آن، کوچک، اما با توپ خانه ای سنگین نابود کننده هستی انسان، این جهان کوچک گوئی رستاخیز دوباره امپراطوری رم باستان است، با مدرن ترین تکنیک ها نمایشی از عیش و نوش و شکمبارگی با جشنهائی امپراطور نرون که در آنها باران سهام و پول بر سر مشتاقان بازی مرگ انسانها می بارد.

و اما، برده گان در هیاهوی برجهای بلند بانکها، در زیر تیغ آفتاب مزرعه های بی انتها، و یا درست تر گفته شود، در زیر بار گردونه آسیاب سرمایه با هم زنجیران و خدمت کاران کاخ های امپراطوری، با شورشیان فراری، با زنان به شماره ش نیامده، با زخمیان جنگ های بی پایان، در زیر پرچم دنیای دیگر، زمزمه های تغییر وضعیت خدایان زمینی را در میدان های التحریر، میدان خورشید، میدانهای همه جهان به فریاد و خشم مبدل می سازند. و خواهان نوع دیگری از زندگی هستند. و به تعبیری که همانا می توان گفت، آن تعبیر چیزی نیست مگر فاصله گرفتن از ذات سرمایه و تلاش از برای عمومی کردن سیاست و اقتصاد است. و خواهان تعویض نقش شان از برده و سرباز و رعیت و کارگر به شکل شهروند آنتی میباشد. اگر ادعا شود که در اینجا ما میل خویشرا بر خواست ها عمومی تحمیل میکنیم در پاسخ میگویم در پس زمینه همه حرکت های اجتماعی سیاست پنهان است سکوت کردن سیاست است. حرف زدن سیاست است و... سیاست است.

همچنان که در مقابل، سیاست سرکوب در لباس دفاع از مردم و نظم، صحنه نمایشی که پایانی بر آن نیست خود سیاست است.

عابران بی تفاوت در برابر خویش قرار می گیرند، با سئوالی که موضوع چیست؟ و درمی بانند، هم سرنوشت بودن با بازیگران هستند. آن لحظه ایست، که بایستی تصمیم گرفت، به ایفای نقشی در صحنه واقعی زندگی ایفا کنند، به جانب داری از فرودستان و به حساب نیامده ها، یا دست بر پشت زده به راه ادامه دهد. و در توهم رسیدن به «زندگی موفق» زیست کند. تفکر انتقادی با کار برد کلمه /شاید/ خود را هم پای مردم معترض اعلام می دارد. با پیش شرط کلمه/شاید/ مرگ پیام پیامبرگونه فرا میرسد. محتمل بودن دنیای بهتر از آنچه اکنون هست را اعلام می کند. و سیمائی از آزادی، این محبوب در بند سرمایه را عاشقانه طرح می زند.

اما روایت پایان جهان استدلال دارد، که وضعیت موجود همان امر واقع است. با پذیرش همین استدلال، و با پذیرش وضعیت موجود، راه باز گشائی را، بر روی خود چه آگاهانه و چه در فریب خورده گی مسدود می کند. بدین ترتیب نظم موجود رسمیت می یابد. در چنین فضائی، پرسه زنی در بازار مکاره سرمایه، و روزمره گی با هیچ ابهامی حاکم بر فرهنگ اجتماعی میگردد. و تفکر سترون و از عمق گرایایی باز می ماند، و به سطح معرفت ورق پاره های خیابانی تنازل میکند. در صورت تن نسپردن به نظم غالب دره ی ابهام ها، نا امید دهان باز می کنند تا سقوط عملی گردد. در حالت معلق است که آسیب های روحی، و بازار پیامبران بی معجزه رونق می یابند بخشدند. و حکمرانی بخت و اقبال را بر سرنوشت، سلطان این جهان و آن جهان میگردد. در حالی که سرمایه به سیراب کردن خود و انباشت خود می افزاید. شکستن این فضای مه آلود، نیازمند نقب زدن به کان گران قیمت اندیشه های اجتماعی و به روز کردن آنها هاست. و فاصله گرفتن از راست کیشی و از جانبی نیافتادن در دامگه رادیکالیسم اراده گرایانه است. و گشایشی در مسیر و پیوند عمل انقلابی باشد. انکار عصیان مردم کوچه و خیابان نمی توان به هیچ گرفت. و آنرا بی ثمر و بی ارزش تلقی نمود. که نشأت گرفته از رفتار مناسبات بر پایه منافع گروهی خاص بر اکثریتی از جامعه است، که در محیط تولید، در اداره، در سرزمین خویش در چار دیواری خانه، در روئیت مستقیم جنگ های کثیف است مدام باز تولید میشود. که به صورت شورش و عصیان برونریزیمی کند. و انعکاسی از نفی ذاتی یکره وحیه متعرض است. است. عصیان شعله ایست که چهره ی آگاهی را روشنائی میبخشد. و به مانند آموزگاری تجربه در عین روئیت را آموزش می دهد. عصیان کرده ها نیازمند به سیاستی روشن و سازماندهی که دست های منفرد را به مانند ماشینی در عمل انقلابی هماهنگ سازد هستند. که جوهره زمینه های درمشرکی است. که بر مبنای استقلال و تفکر جمعی بینان می گیرد. و وظیفه روشنفکر انقلابی نه تنها پرده بر گرفتن، به چالش کشیدن مناسبات موجود است از آن بالاتر دادن ایده ایست در خود منفعت در پی داشته باشد تا شکست شرم آور در پی خود نداشته باشد.

اما گذرگاه برای تغییر وضعیت کنونی در کجاست؟ که باید بر آن تأکید نمود. اگر گریبان از ایمان اتوپیائی وسنت خلاص شود. و بازار راجعت به متن و تفسیر از

سکه بیافتد. و اندیشه خلاق دروازه ورود را نه در آسمان، در بطن زندگی سرکشان به نظم موجود رد یابی کنند. به ضعف پاشنه آشیل پی خواهند برد. حقیقت نو به برداشتن حجاب از چهره خواهد نمود. و مسیر تحول را نشانه گذاری خواهد کرد. ابزار این گشایش راه، نقد مناسبات اجتماعی، و تشخیص خطوط موازی و نقاط تماس دایره های مبارزات اجتماعی است. و بدین طریق می توان امیدداشت که تفکر وارد عرصه زندگی عمومی شود، و روح زندگی واقعی با تیشه پیکر تراش از سنگ مجسمه داود را به نمایش خواهد گذاشت.

بر محور گذر از مناسبات جاری، و شکستن فضای تاریکی و ترس و یافتن جسارت جمعی می توان به رستاخیز برخاستن از میان مردگان ایمان آورد. در غیر این صورت از تفکر گرفتار در پیچ و خم سنت ها و زندانی معرفت سطحی روز و سیاست های بازاری نان فطری هم از تنور در نخواهد آمد. هولدرلین شاعر، در عصر غول های فلسفه حقیقت نو را در لطافت شعر بیان می دارد. « به ژرف ترین امور اندیشیده، و به پر شورترین عشق می ورزد». به نوعی گره خوردگی عشق با اندیشه ورزی. و یا اگر خلاقیت ذهنی فیلسوف را از موضع سیاسی آن جداسازیم و به نقش اندیشه در رمز گشائی هستی شناسی توجه شود، گفته هایدگر است در باره گشایش: «گوئی نخستین بار است که وجود به قالب بیان در آمده است..».

باز نگری به ریشه های شکست، ما را از معرفت های روز مره و کلیشه ای، به ماورای روز میرشاند. که دور از تکرار و دورانی بودن است. و خصلتی وقفه انداز با دیروز دارد. و آن ایجاد حفره در اندیشه و عملی است که مدام تکرار میشود. /شاید/ گشایش باشد به دست یابی به آنچه باید در دستور مبارزه اجتماعی باشد. روند تحول اندیشه و تاثیر آن بر رخداد های مربوط به زمان خود می تواند متحرکی باشد. بر آنچه که باید صورت بگیرد. نقش متفکران دوران روشنگری و روند تحول آنها در پدیده انقلاب فرانسه، و نقش هر تسن و چرنشفسکی در ستایش دکابریست ها تا عبور از آن و رسیدن به مرحله ای که روسیه صاحب دو امپراطور شدن یعنی هر تسن و امپراطور الکساندر دوم از نظر مردم آن زمان خود گویای نقش اندیشه انقلابی در پیوند با منفعت مردم و گره خوردگی تفکر با آنچه که باید صورت بگیرد بود. و آن نوعی مبارزه با استبداد و هم دردی با نظام سرواژ جامعه یخ زده روسیه بود. و همچنین پی ریزی ادبیات مردمی روسیه. و این همان بازگشائی و تشویق سنت انقلابی/ملی دکابریست ها با شرایط زمان خود بود.

در شرایط کنونی در ایران، سیاست های غیر عقلانی و ماجراجویانه قدرت حاکم، که کابوس ویرانی را به یک حقیقت ملموس مبدل ساخته است. سیاست سرکوب راه هر گونه نقد اجتماعی را بسته است. و اکثریت مردم در تلاش برای ربودن سهمی از نان، بر دیگری تیغ می کشند. و فرهنگ اجتماعی راه سقوط را بسرعت طی کرده و نو رسیده ها به پول و ثروت پایه های غارت را در قدرت سیاسی موجود را یافته اند.

روز در مسجد و شب در عیش به پایه قدرت سیاسی توان میبخشند و فریب کارانه و دو روزه‌ی به خدمت منافع خود هستند. و سرمایه در خدمت و در کنار و یا در دورن حلقه‌ای بسته از نظام سیاسی در گردش است. و به دلایل گوناگون آینده برایش بی اعتبار و و کنونش به شکل مطلب در تب و تاب است. و هر هستند نوی می تواند تهدید بالقوه ای باشد برای این شکل از انباشت ثروت باشد. و ریشه های سرکوب وحشیانه از این زمینه به شکل تئوری مخالف با ایدئولوژی حاکم نشأت می گیرد. در مقابل آن کنش های اجتماعی در شکل جامعه مدنی در این تاریکی از چیزی سخن می گویند. که مختصات این کنش ها بر محور خواست های گروهی کنشگران حرکت می کنند. جامعه مدنی سنگرمقاومت در برابر هرگونه دیکتاتوری است. و نمی توان آنرا به زنجیر کشید و محدود ساخت. این روشنائی تاثیر گذار و تاثیر پذیر است. اما تهی از هرگونه حکمی نهائی است. جنبش های موجود تلاش دارند، بر ایجاد حفره در وضعیت مستقر، که در نهایت خویش علیه سرکوب و یک پارچه سازی جامعه چشم انداز خود دارند. که در نهایت نمی تواند مناسبات سرمایه داری از زیر ضرب آن در امان باشد. و نیروی کار با تمامی رنج ها و مشکلات و پراکنده گی به نیروی گریز از مناسبات در صف مقدم است. که ناشی از توان و قدرت و نقش آن در تولید اجتماعی است. و در زمان حاضر در محدودیت های زمانی و مکانی و سطح خواسته ها و چند وجهی بودن آنها، مناسبات را عادلانه و ستمگرانه می فهمند، همانطور که در بالا گفته شد، هر هستند نوی میتواند بیانگر حامل عاری سازی وضعیت از محمول آن باشد. هر لرزشی در لایه های اجتماعی منجر به تهدید سیاست حاکم است این پیش لرزه های زندگی نو است هویت نوین جنبش اجتماعی تنها در دل مبارزات اجتماعی پرورش می یابد. که خود را عاری از نیاز به طالع بین است.

نیاز به بازنگری کاری اساسی است. که این بازنگری بایستی قادر باشد تمامی رسوبات باقی مانده از تفکر و عمل جدا از مبارزات مردمی فاصله بگیرد. چپ سنتی و سطحی، و با برخورداری از عقلانیت اقتصادی و تاریخی اما تهی از عقلانیت حکمرانی، و پا در جای قدرت نفی شده میگذارد. نگاهی که به سرمایه با برداشتی تک بعدی می نگرد. و تابعیت قدرت سیاسی به اقتصاد آنچنان با وزنه ای سنگین به بند می کشد، که در این میان نقش انسان و آگاهی را تخفیف می دهد. که گوئی با طبیعت بیجان روبرو میشویم. در این سیستم فکری جهش و انقلاب غایب است. از این رو هر بحرانی رابه تعبیر بن بست نظام تلقی دارد « (برداشت آزاد از تولد و زیست سیاست از فوکو)

این تحلیل راه را برای ستیز با قدرت سیاسی می گشاید. با ابزاری بنام حزب که برنامه مبارزاتی را بر این مبنا قرار می دهد، که جنبه منفی مبارزه را به جنبه مثبت تبدیل سازد. که در نهایت جنبش انقلابی همچون ابزاری برای رسیدن به هدف حزب استفاده خواهد شد. و از آنجا که سوسیالیسم معرفت از پیش تعیین شده است. و خدای دورنی خود را حاکم بر عملکرد توده ها بنام تاریخ بیان می دارد، به امر بسته ای

خود را متکی میسازد از این باب با احدیتی رو برو می شویم که وحدت یک جانبه را در خود دارد. در این نقطه است که به تماس با فرهنگ ادیان نزدیکی می کند. این برداشت سطحی از مارکس در نتایج گیری به قطعیت و امرجهانشمول خاتمه میابد. در حالیکه مبارزان جویای حقیقت نو در مرز مشترک جنبش های اجتماعی بایستی قرار گیرند، نه رهبری کننده، که معرفت را در کفه دست خود محصور میسازاند. و حقیقت خود را نمای واقعیت تصور کند. و بدین وسیله است که نطفه سرکوب و کنترل و حفظ قدرت، آن «ما» را از شور انقلابی تهی می سازد و «ما» را در تیرس مرگ قرار می دهد. برنامه چنین دیدگاهی ملموز تکرار، وقت گذارانی، و سخنگوی کسانی دیگر بودن، که هدف از این تکرارها، دفاع در مقابل دنیای است که از درک نوینی از آن ندارند. و از جانب دیگر آنرا نمی پذیرد. با چهره پیر، خسته، در سرایش افول و در انتظار مرگ مرگی خود را بر آن باور نیست. و یا با از دست رفتن فرصت در سایه غمگین حسرت ها نشست. تنها در عبور از گردنه سخت تناقضات بین گذشته و به روز شدن است که می توان بر تناقضات دورنی خود چیره شد. در غیر اینصورت در بر روی همان پاشنه خواهد چرخید. که هم اکنون می چرخد.

ضمیمه

ما در چه وضعیتی قرار داریم و به چه موضوعی بایستی بیاندیشیم؟ بدون عبور از مسیری که مناسبات سرمایه داری طی نموده است، که حاکمیت بی چون و چرا وضعیت کنونی در تداوم آن است. قادر نخواهیم بود. موضوع اندیشیدن را در یابیم. انقلاب فرانسه در حوزه سیاست و اقتصاد در عرصه اجتماعی ظرفی را فراهم ساخت، توسط مجموعه ای از گروه و طبقات اجتماعی و با خواست ها متفاوت، عناصر تاثیر گذار در آن رویداد تاریخی را به صحنه آورد. تا قیام، علیه حکومت پدر سالارانه شاه صورت گرفت و به عنوان یک رخداد تاریخی به ثبت رسید. که نتیجه تلاش سرمایه بود، که نظام ماقبل آن مانع رسیدن سرمایه اهداف تاریخی اش شده بود. که ماهیت آن علاقمندی به سود و قانونمندی بود. و شاخص عام وجود آن تصرف کار غیر، که همان ترجمان سود است. که میشل فوکو به جمهوری لیبرالیسم برخاسته از انقلاب را «جمهوری فوق العاده سود» می گوید. که بر آن حقیقت مندی بازار، و ایجاد محدودیت از طریق بر آوردن نفع حکومت و توسعه اقتصادی با بازار جهانی حکمرانی می کند. بایستی گفته شود این گسترش مناسبات تولیدی که درخواست پایان بخشیدن به حکومت قیم مابانه شاه بود. و حکومت بایستی در چارچوب قانون عمل کند، و به آن گردن نهد. تمامی در گیری و گفتار ها، چه در عرصه مجلس مشورتی لویی پانزدهم و چه در عرصه مبارزه عمومی عام در بستر مبارزه طبقاتی معنا می یافت. که سر آخر همه خواست ها و آرمانهای آن، که تعلق خاطر به اهداف سرمایه داری لیبرال داشت. تا آنجا که سرمایه وجودی مستقل می

یابد. و به نوعی خود رأی می شود.

استقلال سرمایه در رابطه با قدرت سیاسی، حد و محدودیت قدرت دولتی در بازار، و در کل قانونمندی آن در چارچوب سود به تدریج صورت گرفت. بحث و جدل ها در مورد موضع دخالت گری دولت در بازار در ابتدای قرن 20 در راستای استقلال سرمایه دست دولت ها را از دخالت گری به نظارت و هماهنگی سرمایه ها و سرویس دهی به منافع آنها محدود کرد. استیفای جمهوری وایمار و حاکم شدن دولت سوسیال ناسیونال در آلمان که قدرت دولت را بی نهایت اعلام کرد. در زیرپوشش منافع عمومی مردم، که بعد از جنگ جهانی موجب خسارت و متلاشی ساختن ساختار اجتماعی گردید. از جانبی دیگر دولت هراسی را در پی خود آورد. در آن شرایط که ساختار اجتماعی ویران، بی سر شده بود. سرمایه هم برای تبرئه بازار و هم در پی تئوری دنباله دار دخالت گری دولت دست، به جابجائی مهره های عرصه شطرنج بازی دولت و اقتصاد زد. و آن شکلبندی و ساختن دولت توسط اقتصاد بود. که درخواست بازار پایه تشکیل دولت سیاسی گردید. بدین مفهوم که، دولت به استخدام بازار در آمد. کشور آلمان این آمادگی را داشت، تا سرمایه پرچم خود را با ارم جدید بر آن برافراشته سازد. با این نگرش نوین به سیاست و اقتصاد، که وقفه در تکرار لیبرالیسم را در دستور عمل خویش قرار داد. که در حقیقت، نئولیبرالیسم سرمایه داری به شیوه آلمانی پا گرفت. که در پس این تغییر جهت، دولت، توسط بازار مشروعیت می یابد. که برنامه اقتصادی خود را چنین جمع بندی می کند. دشمنی با برنامه اقتصاد کنزی، مخالفت با اقتصاد کنترل شده و سوسیالیستی، و عدم دخالت دولت در اقتصاد و بازار. بدین وسیله در اقتصاد نئولیبرالیسم دولت تنها در حد هماهنگ کننده حوزه اقتصادی و دولت پلیسی (سیاست داخلی) وارد عمل می شود. و بدین شکل وضعیت پیشین عاری از محمول می گردد. که نه تکرار لیبرالیسم بلکه دارای ویژه گی هاست که آنرا از لیبرالیسم تفکیک می سازد. در وضعیت جدید به نقل از فوکو «قاعده قرار دادن قواعد اقتصادی و بازار و ارجاع و اتصال دادن آن به قدرت سیاسی» و مشروعیت وضعیت نوین با این شاخص ویژه تعیین می گردد. و دولت می بایستی در چارچوب وظایفش سیاست داخلی را بر همین راستا سازماندهی کند. آموزش و پرورش، سلیقه مصرف، تعداد فرزندان، نحو و شیوه انتخاب همسر، و کلاً فرهنگ را بر اساس سیاست نئولیبرالیسم سامان بخشد. سیاست نئولیبرالیسم چیست؟ تحکیم جامعه شرکتی که قوانین آن بر پایه توافق اعضای جامعه تدوین می گردد. که اعضا بر پایه سرمایه گذاری و فعالیت در شرکت از درآمدی برخوردار هستند. و مناسبات اجتماعی بر اساس روابط سهام داران یک شرکت شکل می گیرد. در این مناسبات نیروی کار از شکل مبادله ای کالا در بازار حذف، و بمتابه شریکی، که در، انباشت و زیان شرکت سهیم است البته با سرمایه اندکی به روند تولید وارد می کند. به تصور واژگونه ای مفهوم دستمزد نیروی کار از صورت مسئله سرمایه داری حذف می گردد. و ارزش اضافی نیروی کار در زیر نقاب در آمد ماهیانه

بدون هیچ سوء ظنی تقسیم می‌گردد. با این هیجان ساختگی در شرکت ، جامعه در مورد مناسبات اجتماعی و اعتبار طبقاتی دچار سر گیجه می‌گردد. این توهم سازی و پرش از روی ایده « هستی سرمایه و موجودیت دستمزد » به راحتی راه تفکر در باره هستی اجتماعی را مسدود می‌کند. بدین شیوه، نئولیبرالیسم همه زندگی را آنچنان تولید می‌کند . تا انسان تولیدگر و انسان اقتصادی را تفهیم کند. که همه چیز، همه کس بدون هیچ امتیازی در خدمت تولید هستند تا سهم خود را از این تولید بر گیرند. این انسان تولید گر با کارش ، با مصرف اش با سهم گذاری در انواع شرکت های بزرگ و کوچک در تنوعی از شرکت های بیمه مانند، بیمه ی بیکاری ، مسکن، مهاجرت ، بیماری و پیری و بیمه مرگ، حتی بیمه سگ خانواده در سرمایه گذاری در راهرو شرکت ها پرت می‌زند . تا هم در آمد کسب کند و از طعم «زندگی موفق» از هر حیث لذت ببرد. روایت جهان بر مدار این می‌چرخد تا اکثریت مردمان احساس ناتوانی در تغییر وضعیت را بپذیرند. و هنوز این نگاه به اقتصاد سرمایه در حال گسترش است با حالت نا متعارف و وقفه ها و مقاومت هائی در فرهنگ پذیری زمینه ساز مبارزه اجتماعی است.